



شهادتنامه سوما کمانگر

اسم کامل: سوما کمانگر

تاریخ تولد: ۲۶ فروردین ۱۳۵۸

محل تولد: سنج، ایران

شغل: دانشجو

سازمان مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

تاریخ مصاحبه: ۲۵ بهمن ۱۳۸۹

مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

این شهادتنامه بر اساس مصاحبه حضوری با خانم سوما کمانگر تهیه شده و در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ توسط سوما کمانگر تأیید شده است. شهادتنامه در ۸ پاراگراف تنظیم شده است.

نظرات شهود بازتاب دهنده‌ی دیدگاههای مرکز اسناد حقوق بشر ایران نمی‌باشد.

شهادتنامه

۱. من سوما کمانگر هستم، ۳۱ ساله و در سوئد دانشجو هستم. در سال ۱۳۷۲ ایران را ترک کردم و به سوئد آمدم تا نزد مادرم باشم. من کرد و اهل سنندج هستم.
۲. پدر من، صدیق کمانگر، در سال ۱۳۶۸ توسط جمهوری اسلامی [ایران] در عراق ترور شد. وی یکی از رهبران حزب کومه‌له بود و در اردوگاه مرکزی کومه‌له ترور شد. پدرم از دوران دانشجویی خود فعالیت سیاسی خود را شروع کرد. وی به دانشکده حقوق رفت و وکیل شد و در سنندج دفتر وکالت داشت. او با یکسری از دوستانش حزب کومه‌له را تشکیل داد و بعد از انقلاب مجبور شد ایران را ترک کند. اردوگاه آنها در کردستان عراق بود و فعالیت اصلی او آنجا بود. او تمام وقت خود را در اردوگاه می‌گذراند تا اینکه ترور شد.
۳. من سه ساله بودم که همراه با دو تا عمه، شوهر عمه و پسر عمه‌ام در کرج در خانه عمه‌ام دستگیر شدم. ما را به بازداشتگاه بردند. هنگامی که من کوچک بودم مادرم مدتی را در خانه عمه‌ام در کرج مخفی بود. با اینکه دو سال از آن زمان گذشته بود و ما به کردستان برگشته بودیم، کسی خبر داده بود که مخفیگاه ما آنجا بود. من و یک عمه‌ام برای بازدید به خانه عمه دیگرم رفته بودیم و تصادفاً دستگیر شدیم.
۴. من ۹ ماه در زندان بودم. اگر اشتباه نکنم ما را به زندان کمپته در تهران بردند. اوایل در بند بودیم. من و یکی از عمه‌هایم را جدا کردند و عمه دیگر و شوهر و پسر او را بردند جای دیگری و ما نمی‌دانستیم کجا هستند. من اصلاً فارسی بلد نبودم و فقط کردی صحبت می‌کردم. عمه من را که به بازجویی می‌بردند من تنها می‌ماندم و خیلی می‌ترسیدم. زندانی‌های دیگر من را دلداری می‌دادند و به من می‌گفتند که وقتی عمه‌ام نیست آنها مثل مادر من هستند. من نیز تدریجاً فارسی یاد گرفتم و کردی را فراموش کردم. خانمی در بند ما بود که در آن مدت بچه دار شد. [نگهبانان زندان] پسر عمه‌ام که یکسال از من بزرگتر است را از جایی که برده بودند می‌آوردند تا با من بازی کند. ما بین بندها رفت و آمد می‌کردیم. دو بچه دیگر هم به نامهای مریم و محسن بودند.
۵. بعضی اوقات اجازه داشتیم بیرون از بند بیاییم و در آن کریدورها که سرتاسر سلول بودند برویم. زندانی‌هایی آنجا بودند که شکنجه شده بودند و ما برای آنها از دستشویی آب می‌بردیم چون خودشان نمی‌توانستند یعنی حق خروج نداشتند. مردی بین زندانیها بود که ما او را دوست داشتیم. یکبار گفتند که حکم اعدام او آمده و در اتاقی روی میز بود. من و پسر عمه‌ام حکم را دزدیدیم. فکر می‌کردیم که

اگر حکم نباشد او را اعدام نمی‌کنند ولی بعد [کسانی که در سلول‌مان بودند] به ما گفتند که آن را سر جایش برگردانیم چون شاید بد بشود.

۶. بعد از مدت نه ماه عمه‌ام آزاد شد و من نیز همراه او آزاد شدم. عمه دیگرم نیز بعد از او آزاد شد. بعد از آن عمه‌ام دیگر نمی‌خواست کرج بماند. در آن زمان من نزد پدر و مادر بزرگم زندگی می‌کردم. بعد آنها به شهر تفت در یزد تبعید شدند و مدتی با هم آنجا بودیم^۱ تا بعد از حدود یکسال به سنندج برگشتیم.

۷. دقیقاً بعد از انقلاب پدر بزرگم و همان عمه‌ای که کرج زندگی می‌کرد را دستگیر کردند و هنگامی که خانواده رفته بود ملاقات، خواهرهای پدر بزرگم و فامیلها را همه دستگیر کرده بودند و سه تا چهار روز نگاه داشتند و بعد آزاد کردند. یکبار نیز سه تا از عمه‌هایم را گرفتند تا با آنها معاوضه گروگان بکنند چون کومه‌له یکسری از نیروهای جمهوری اسلامی را دستگیر کرده بود و دولت می‌خواست که آنها را با فامیل من معاوضه کند.

۸. مادر و پدرم در آن زمان در کوهها مخفی بودند و هنگامی که پیشمرگه‌ها به کردستان عراق رفتند مادر من و خواهر کوچکم که دو ساله بود نیز همراه آنها به کردستان عراق رفتند. من پهلوی پدر و مادر بزرگم بودم تا موقعیت والدینم تثبیت بشود. بعد از بازگشت از تبعید در یزد، هنگامی که موقعیت پدر و مادرم کمی ثابت‌تر شد دنبال من فرستادند ولی پدر بزرگم من را به آنها نداد چون می‌گفت که وضعیت آنها معلوم نیست. هنگامی که خواهرم ۵ ساله شد او را نیز فرستادند نزد پدر و مادر بزرگم. ما در سنندج بودیم تا هنگامی که ۱۴ ساله شدم و از ایران خارج شدم.

^۱ هیات حاکمه جمهوری اسلامی ایران، به منظور کاهش توان مخالفان سیاسی، دریافته که تبعید، یا نقل مکان اجباری چهره‌های کلیدی مخالفان سیاسی به همراه خانواده‌ها و بستگان‌شان از شهرها و استان‌های‌شان به دیگر نقاط ایران، دسترسی آنها به اجتماعات سیاسی را محدود می‌گرداند. برای بررسی به نمونه‌های بیشتر، نگاه کنید به:

<http://www.iranhrdc.org/english/news/features/3428-freedom-of-movement.html?p=3#UGHGOorKPXNo>